

من از بیگانگان هرگز ننالم!

نادره افشاری

فاجعه‌ی تاریخی بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و هفت را می‌توان به درستی شکست ملت ایران و راهبران ملت ایران برای دست یافتن به مدرنیته، مدنیت و حقوق برابر همه‌ی انسان‌ها فارغ از جنسیت و قومیت و به ویژه مذهب ارزیابی کرد. فاجعه‌ای که در آن کسانی پیروز شدند که ایرانی آباد و متمدن را برنمی‌تافتند و برای این که ایران را همچنان در منگنه‌ای همانند دوران وحشتناک حکومت قاجار و ادار به درجا زدن کنند، زمینه‌ساز این فاجعه‌ی تاریخی شدند؛ دورانی که در همیاری و همکاری همین روحانیون و مراجع تقلید، بخشی از ایران عزیز ما طعمه‌ی حکومت تزارها شد و در دوران باصلاح پرشکوه حکومت لنینی/استالینیستی آن نیز هرگز این بخش ایران ما به ما باز گردانده نشد. دورانی که ایران به دو بخش شمال و جنوب تقسیم شده بود و هر یک از دو طیف مستعمرچی‌های روس و انگلیس کوس لمن‌الملکی خودشان را می‌زدند.

اگر بتوان بخشی از خواست‌های اساسی ملت ایران را برای رهایی از استبداد دینی/سیاسی دوران قاجار در نهضت مشروطه‌ی ایران متبلور دید، می‌توان اقتصاح تاریخی سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت را بازگشت فرزندان تاریخی همان شیخ فضل‌الله‌ای ارزیابی کرد که اساسا ایران آزاد و آباد را برنمی‌تافتند و برای این کار از هر ترفندی نیز سود می‌جستند. واقعیت این است که شاید چپاولگران ایران و اساسا جهان سوم، دست کم برای ملت‌های خودشان و برای جیب‌های گشاد خودشان توجیحات قابل قبولی در آستین داشتند، اما روشنفکران ایرانی که برای این شکست تاریخی هلهله‌ها کردند، چه طرفی از یک ایران تکه تکه، و پس‌گرا، تروریست و محل چپاول تمامی قدرت‌های غربی دنبال می‌کردند؟! راستی چرا آنهمه دروغ چپاولگران غربی و شرقی از سوی این روشنفکران ایرانی در درون کشور و در خارج از کشور تحت عنوان کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی باز تکرار شد و این باصلاح ایرانیان چه چشم‌اندازی برای این خود سوزی و خودکشی دسته جمعی داشتند؟

یکی از این طیف روشنفکران این دوران دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی است که از سردمداران درونمرزی این گونه روشنفکران ایرانی در این خودسوزی دلسوز ملی بود.

این یادآوری هم بد نیست اگر گفته شود که آقای دکتر علی اصغر حاج سید جوادی در این دوران دست کم ۵۵ سال داشتند. دکتر حقوق بودند و سال‌ها در نشریات داخل کشور و به ویژه کیهان آن زمان کار مشخص ژورنالیستی می‌کردند، چندین کتاب هم در همین دوران منتشر کرده بودند، بجز این همه هم همراه با مرحوم مهدی بازرگان عضو کمیته‌ی حقوق بشر در ایران نیز بودند. ایشان در همان روزها یعنی چند روز پیش از سقوط تهران و فروپاشی ایران ما، در نوشته‌ای در نشریه‌ی جنبش متعلق به خودشان که در تاریخ هفت بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و هفت منتشر شده بود و تمام مطالب آن نشریه را شخصا خودشان می‌نوشتند، با احساسات بگ فوندامندالیست اسلامی و ضد ایرانی نوشتند:

امام می‌آید، با صدای نوح، با طبلسان و تپش‌های ابراهیم، با عصای موسی، با هیئت صمیمی عیسی و با کتاب محمد، و دشت‌های سرخ شقایق را می‌پیماید و خطبه‌ی رهایی انسان را فریاد می‌کند... وقتی امام بیاید، دیگر کسی دروغ نمی‌گوید، دیگر کسی به خانه‌ی خود قفل هم نمی‌زند، دیگر کسی به باجگزاران باجی نمی‌دهد، مردم برادر هم می‌شوند [البته در این میان جایی برای خانم‌ها در نظر گرفته نشده است] و نان شادیشان را با یکدیگر به عدل و صداقت تقسیم می‌کنند، دیگر صفتی وجود نخواهد داشت، صف‌های نان و گوشت، صف‌های نفت و بنزین، صف‌های مالیات، صف‌های نامنویسی برای استعمار، و صبح بیداری و بهار آزادی لبخند می‌زند. باید امام بیاید تا حق بجای خود بنشیند، و باطل و خیانت در روزگار نماند...

بی‌تردید امروز می‌توان بخوبی فهمید که چرا ایشان دست زمانی که تپش‌های همین ابراهیم را نزدیک به گردن نازنین خودشان یافتند، همین امام موسی و عیسی و محمد و ابراهیم صفت را به فاشیسم

متهم کردند و صدای پای نعلین فاشیسم را شنیدند و بعد هم از ایران گریختند. و هیچ‌گاه هم نیامدند از این همه شیرین‌کاری‌های آن زمانشان، از این که هم‌رای و همصدای شرکت‌های بزرگ و کارتل‌های نفتی و دولت‌های چپاولگر ایشان، بنیاد ایران و ایرانی را بریاد دادند، از مردمی که با دست‌های نازنین خودشان، ایشان را به دام شیطان انداخته و گریخته بودند، پوزش بخواهند. و ما حالا بیست و پنجسال است می‌بینیم صف‌های طولی نان و بنزین در کجای حکومت پیشین جای داشت و در حکومت اسلامی چگونه نان و آزادی یا به زبانی شیواتر زندان برای شهروندان ایران به تساوی قسمت شده است! راستی کدام حکومت منافع کلی حکومت‌ها و چپاولگران غربی را تمام و کمال تأمین کرد و کدامیک نکرد که مجبور به سرنگونی شد.

این حرف‌ها را روشنفکران و روشنگران راستین ایران ما بارها گفته‌اند و بارها نوشته‌اند؛ اما گفتن و باز گفتن این حرف‌ها شاید بتواند گوشه‌ای از فریب این باصطلاح روشنفکران عصر پهلوی را روشن‌تر سازد، زمانی که همین روشنفکران زمینه‌ساز آمدن امام می‌شدند، بنگاه سخن پرآکنی بی. بی. سی. در تاریخ هفده آذرماه هزار و سیصد و پنجاه و هفت، بخش فارسی، در برنامه‌ی جام جهان‌نمایش، سیاست‌دولت‌های چپاولگر غرب و به ویژه انگلستان را برای شکستی که از شاه در داستان نفت خورده بود، چنین بیان کرد.

پس از طی دورانی از افت و خیز، حکومتی زمام امور ایران را در دست خواهد گرفت که به علت ناتوانی مالی و نظامی، دیگر در برنامه‌هایش جایی برای رویای تمدن بزرگ وجود نخواهد داشت و به سبب شرایط تازه‌ی حاکم بر جو سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مملکت، این کشور تنها مقامی همپایه‌ی کشور همجوار افغانستان خواهد یافت، و برای همیشه این رویا را که پنجمین قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی جهان شود، فراموش خواهد کرد. (بنگاه سخن پرآکنی بی بی سی، هفدهم آذرماه هزار و سیصد و پنجاه و هفت، بخش فارسی، برنامه‌ی جام جهان‌نما)

و البته هیچ‌کدام ما فراموش نکرده‌ایم که همین رادیو و بسیاری از رسانه‌های دیگر برای به بن بست کشاندن همان حکومتی که خاری در چشم غرب شده بود، چگونه این رادیو و بسیاری از رسانه‌های دیگر را به تریبون مجانی امام خمینی و پیرامونیانش در زیر درخت سیب شهرک نوفل لو شاتوی فرانسه تبدیل کردند!!

واقعیست این است که هیچ دشمن خارجی‌ای بدون همیاری و همکاری ستوان پنجمش که در راستای خواست‌های این دشمنان خارجی عمل می‌کنند، موفق نخواهد شد. این را تجربه‌های تاریخی بسیاری به ما آموخته است. این گونه روشنفکران بودند که ایران ما را ویران می‌خواستند تا بتوانند بر این کشور ویران خود فرمان برانند و درست هماهنگ با همان چپاولگران غربی وسیله‌ی آگاه و گاه ناآگاه هل دادن ایران به هزار و چهارصد سال پیش شدند.

پادشاه فقید ایران در گفت‌وگویی با ک. ر. کارانجیا نویسنده و روزنامه‌نگار هندی در تاریخ ششم اردیبهشت ماه هزار و سیصد و پنجاه و شش گفته بود: سیاست غرب در مورد من و کشورم همیشه این بود که پر و بال مرا بچینند تا از حد معینی بیشتر پرواز نکنم!!!

به راستی که تنها باید گفت:

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد!!